

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 177 و 178

(جلسه هفتاد و چهارم)

اعتبار عناوین دیگر در شهادت غیر از عدالت

توجه کنید:

* «رجل طلق امرأته و أشهد شاهدين ناصبيين؟ قال: كل من ولد على الفطرة و عرف بالصلاح في نفسه جازت شهادته»؛¹

* «لو كان الامر الينا لاجزنا شهادة الرجل اذا علم منه خير مع يمين الخصم في حقوق الناس»؛²

* «لابأس بذلك اذا كان خيرا»؛³

* «لابأس بشهادة الضيف اذا كان عفيفا صائنا»؛⁴

* «...يا علقمة لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت الا شهادة الانبياء و الاوصياء».⁵

* «...الا ان يكونوا معروفين بالفسق».⁶

» عن امير المومنين - عليه السلام - في قوله: (ممن ترضون من الشهداء)⁷ قال: «ممن ترضون دينه و امانته و صلاحه و عفته و

تيفظه فيما يشهد و تحصيله و تمييزه، فما كل صالح مميزا و لا محصلا و لا كل محصل مميز صالح». و قد سبق في حديث

سلمة بن كهيل عن امير المؤمنين - عليه السلام - أنه قال: «و اعلم أن المسلمين عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد لم

يتب منه، أو معروف بشهادة الزور، أو ظنين».⁸

از نظر سند، این روایات همگی معتبر نیست؛ چنان که همگان نیز نامعتبر نیست، لکن آن چه مسلم است یقین به صدور برخی از

این روایات هست، از این رو می توان قدر متیقن از این روایات را گرفت و همان مقدار هم برای شکستن انحصار اعتبار شهادت

شاهد در شاهد عادل به معنای فقهی آن، کافی است.

ضمن این که برخی از این روایات - که اتفاقا از بین این روایات ترخص بیشتری دارد - از سند معتبر برخوردار است؛ به عنوان

مثال اولین روایت از روایات بخش اخیر (رجل طلق امرأته و اشهد شاهدين ناصبيين؟ ...) مطابق برخی نقلها از سند معتبر

برخوردار است.⁹ دو روایت اخیر هم از سوی برخی، معتبر قلمداد شده است.

مقاومت‌هایی در مقابل برخی از این روایات

در مقابل این روایات - هر چند فی الجمله - مقاومت‌هایی به منصفه ظهور رسیده است.

به عنوان مثال ذیل روایت اول، مرحوم عاملی چنین موضع می‌گیرد:

«أقول: هذا محمول على ان المراد شرط قبول الشهادة معرفة صلاح الشاهد و الناصب لا صلاح له. و يحتمل الحمل على التقية ان

كان المراد غير ذلك لما مرّ ذكره الشيخ و غيره».¹⁰

منظور شیخ حرّ از «لما مرّ» روایت عبدالله بن ابی یعفور است که اقتضایی غیر از این داشت.

(پایان جلسه)

برخی نیز با اشاره به حدیث عبدالله بن مغیره (روایت اول) چنین نگاشته‌اند:

«الظاهر نفي قبول شهادتهما لانهما ليسا من المسلمين، بل هما من اعدائهم بل اعداء أئمتهم عليهم السلام و عقد العلامة المجلسی -

رحمه الله - باباً في كتاب «الإيمان و الكفر» من البحار في كفر النصاب و إثبات ذلك في مذهب الحق و يجب أن يعلم أن الاقرار بالشهادتين علامة الاسلام إذا كان المُقر لم يعاد النبي و أهله و أما مع العدوان فلا يثبت الاقرار الاسلام بل ينفيه»¹¹. واضح است که بنا بر نفي اسلام از نواصب و اعتبار اسلام (يا و ايمان) در شاهد، نباید مفاد مثل روایت اول را پذیرفت، لکن عدم قبول یا توجیه این روایت تأثیری بر مطلب مورد ادعا (کاشت عناوین دیگر در کنار عدالت فقهی با کارایی آن در شاهد و اعتبار به آن کاشته شده) ندارد.

در این میان آن چه بسیار قابل توجه است - تعبیر قرآن کریم است که گویا اختیار انتخاب شاهد را - حتی در صفات - به عهده افراد گذاشته است. توجه کنید:

* و استشهدوا شهیدین ... ممن ترضون من الشهداء*

می‌توان ادعا کرد که نامه برخاسته از مشکات وحی امیرمؤمنان به جناب مالک، مفسر و مبین سنجه‌های رضایت فردِ درگیرِ واقعه است. توجه کنید:

«... ممن لا تضییق به الامور و لا تمحکه الخصوم و لا یتمادی فی الزلة و لا یحضر من الفی الی الحق اذا عرفه و لا تشرف نفسه علی طمع و لا یکتفی بأدنی فهم دون اقصاه و اوقفهم فی الشبهات و اخذهم بالحجج و اقلهم تبرماً بمراجعة الخصم و اصبرهم علی تکشف الامور و اصرمهم عند اتضاح الحكم ممن لا یزدهیه اطراء و لا یستمیله اغراء»¹². مقایسه این متن الهی مخلوق بشر و آیه کریمه با یکدیگر، هر یک را مفسر دیگری قرار می‌دهد (تفسیر دو سویه). با این توضیح که قاضی به وصف مذکور در این نامه محترم از مصادیق «ممن ترضون» است و تا این صفات را پیدا نکند مرضی نیست و وقتی به این صفات رسید نمی‌تواند مرضی نباشد. (تفسیر النصوص بعضها بعضاً).

01. همان، ج 27، کتاب الشهادات، باب 41، ص 393، ح 5.

02. همان، ص 394، ح 8.

03. همان، ص 394 و 395، ح 9.

04. همان، ص 395، ح 10.

05. همان، ح 13.

06. همان، ص 397، ح 17.

07. (و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء...) (سوره البقرة: 282).

08. الوسائل (به وصف سابق)، ص 399، ح 23.

09. همان، ص 398، ح 21، سند شیخ طوسی و شیخ حمیری.

10. همان، ذیل ح 21.

11. علی اکبر الغفاری، تهذیب الاحکام، ج 6، پاورقی ص 323 (=ص 283).

12. نهج البلاغة (فیض الاسلام)، نامه 53، ص 1009 و 1010.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

عناوین دیگر در شهادت به جای عدالت (عدالت فقهی)

قرار شد ما برگردیم به روایت ابن ابی یعفور منتهی به جای این که قانع شویم که عدالت فقهی شرط است در قضا و در امور دیگر دیدیم که نمی‌توانیم بپذیریم و در این نپذیرفتن به نکاتی اشاره کردیم یکی تحت عنوان نصوص دیگر بود، گفتیم ما هستیم و روایات زیادی که متکفل تفسیر عدالت شده است و آن‌ها ما را دقیقاً به همان عدالت لغوی و عرفی و یک نوع عدالت صنفی را

بیان می کند. امروز می خواهیم این نکته را بیان کنیم که روایت عبد الله بن ابی یعفر در رابطه ی شاهد بود و همه ی علما در شاهد سه چیز را شرط می دانند جنسیت، تعدد و عدالت البته گاهی دو شاهد مرد می شود چهار شاهد زن ولی گویا عدالتش یک خط قرمزی است و دیگر عدالت را هم معنا نمی کنند و می گویند عدالت یعنی همان که گفتیم یعنی تارک کبیره و انجام واجب یا ملکه ای که ... اما وقتی انسان خدمت ادله می رود چیز دیگری مشاهده می کند و می بیند آن چه که هست عمل گرایانه است. شارع مقدس در کنار عدالت (عدالت فقهی) عناوین دیگری اعتبار کرده است.

روایات

روایت اول از عبدالله بن مغیره است و نقل صدوق چون سیاری داخلش هست ضعیف است ولی شیخ طوسی و جناب حمیری با سند معتبر این روایت را احتمالا از امام رضا علیه السلام نقل می کنند گرچه در نقل عبدالله بن مغیره از امام رضا بحث است.

رجل طلق امرأته و اشهد شاهدين سؤال عبدالله این است که شخص زنش را طلاق می دهد و دو شاهد ناصبی می گیرد قال: کل من ولد علی الفطرة هر کسی که مسلمان زاییده شود و عرف بالصلاح فی نفسه به صلاح شناخته شده است در زندگی اش (گویا می خواهند بگویند کاری به اعتقاداتش نداشته باش) جازت شهادته. حال من نمی خواهم بگویم اگر ما شهادت فقهی را در طلاق اعتبار کنیم واقعا چند تا از طلاق های ما درست است و در حضور دو شاهد اتفاق می افتد؟

روایت دوم

لو كان الامر الينا امام می فرمایند اگر کارها دست ما بود لاجزنا شهادة الرجل اگر یک مردی اذا علم منه خیر مع یمین الخصم فی حقوق الناس می گفتیم آن خصم (یعنی مدعی) یک دانه شاهد با قسم، امام می فرمایند اگر ما بودیم یک شاهد و قسم هم کافی بود (نه دو عادل) آن هم به این نحو که «اذا علم منه خیر».

لا بأس بذک اذا کان خیرا، شهادت طرف قبول است اگر خیر باشد.

لا بأس بشهادة الضیف اذا کان عفیفا صائنا. شاهد نباید ذی نفع یا از بستگان نباشد امام می فرمایند میهمان جزء استثناءها به حساب نمی آید و می تواند شهادت دهد اگر عفیف باشد و صیانت داشته باشد.

یا علقمه لو لم تقبل شهادة المقترفین للذنوب لما قبلت الا شهادة الانبياء و الاوصياء. مقترف یعنی مرتکب گناه نه کسی که غوطه ور در گناه است، امام می خواهند عملگرایانه بگویند.

در جای دیگر می فرمایند شهادت همه قبول است الا ان یكونوا معروفین بالفسق مگر کسی که معروف به فسق باشد.

عن امیرالمؤمنین ذیل قول خداوند متعال «ممن ترضون من الشهداء» از آنی که خودتان راضی هستید، یعنی قرآن احترام می گذارد به اصحاب شاهد (اصحاب پرونده). روایت در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری است. می دانید که در اعتبار این تفسیر بحث است، خیلی قبول دارند و لذا گفته اند صحیحه است برخی هم قبول ندارند. قال ممن ترضون دینه و امانته و صلاحه و عفته و تیقضه فی ما یشهد به و تحصیله و تمییزه فرمودند: منظور از ترضون اولاً ترضون دینه و قرار شد دین به معنای تدین نباشد بلکه به معنای اعتقاد باشد، امانتدار هم باشد حالا امانت دار هم باشد در شاهد ممکن است به این باشد که بعداً نرود مطالبی که شنیده است را بگوید، انسانی باشد صالح، عفیف باشد یعنی لایالی و نانجیب نباشد، بیدار باشد یعنی کیاست داشته باشد، فطن باشد، تحقیق کرده باشد و بتواند تشخیص دهد. بعد امام فرمودند: ما کل صالح ممیزا هر انسان صالحی ممیز نیست صالح یعنی تعهد و ممیز یعنی تخصص ممکن است انسان خوبی باشد ولی متخصص نباشد و لا محصلا محقق هم نیست چنانکه و لا کل محصل ممیز لذا وقتی آن بزرگ درخواست کرد که اختیار مصر را به او بدهند فرمود: «انی حفیظ علیم» من حفیظ هستم یعنی امانتدار هستم، حافظ منافع مردم مصر هستم و علیم هم هستم.

فی حدیث سلمة بن کهیل از امیر مؤمنان اعلم ان المسلمین عدول بعضهم علی بعض (برای این که شهادت بدهند) مگر کسی که سابقه ی شلاق خوردن دارد مجلودا فی حد لم یتب منه، یعنی جدیداً شلاق خورده است و هنوز هم توبه اش معلوم نیست، یا معروف به شهادت زور است یا ظنین هست یعنی فی نفسه متهم است و در معرض گمان سوء هست.

این روایت ها همه اش سند معتبر ندارد ولی برخی از این روایت ها سندش معتبر است ولی در جایی که ما روایت های متعدد داریم (این قسمتی از روایات بود) نیاز به سند نداریم، منتهی اگر از سند چشم پوشی کردیم باید قدر متیقن را بگیریم و قدر متیقن از این روایات این است که عدالت فقهی لازم و معتبر نیست و جالب این است که عمده ی این روایات شرائطش کمی است و

قابل تبیین است ولی برخی از این روایات مثل روایت اول که ترخص بیشتری هم دارد و حتی غیر شیعه را هم می گیرد حرف ما تمام است.

یک سؤال مهم: آیا علمای ما این روایات را ندیده اند که پافشاری بر روی معنای عدالت فقهی می کنند؟

پاسخ: برخی مقاومت ها شده است مثلا راجع به همان روایت اول که سؤال کرد دو ناصبی حاضر بودند امام فرمودند اگر فطرت مسلمانی داشته باشد و به صلاح شناخته شده باشد اشکالی ندارد مرحوم شیخ حر می فرماید: این نمی شود و امام (به تعبیر من با یک زیرکی) جواب او را داده اند که بر فطرت مسلمانی متولد شده باشد و عرف بالصلاح و ناصبی عرف بعدم صلاح (همان نصب بدترین عدم صلاح است).

عبارت شیخ حر:

اقول: هذا محمول بر این که مراد امام این است که بگویند شرط قبول شهادت معرفت صلاح شاهد است و ناصبی لاصلاح له، و یحتمل الحمل علی التقیه ان كان المراد غیر از آنچه که من گفتم لما مر. برخی که با وسائل آشنا هستند گفته اند مراد شیخ حر از لما مر همان روایت ابن ابی یعفور است چون شیخ این روایت را در ذیل همان بابی می آورد که روایت ابن ابی یعفور را آورده بود و در آن جا گفت باید تارک گناهان باشد شیخ حر هم اشکالات ما بر روایت ابن ابی یعفور را قبول ندارد، سند آن روایت را هم قبول دارد، بعد هم می گوید فقط من این روایت را توجیه نکرده ام دیگران هم این کار را کرده اند.

انشاء الله بحث تقیه را در اصول خواهیم رسید، تقیه خیلی بحث دارد، ما روی این حمل بر تقیه ها حرف داریم مخصوصا امام رضا که در دوران مأمون هستند که مأمون خودش را شیعه معرفی می کرد و موقعیت امام رضا علیه السلام (اگر امام می فرمودند الا ناصبی جانشان به خطر می افتاد) یک مقداری تاریخ این ها را تأیید نمی کند.